موضوع: حقیقت و حدود خاتمیت

حقیقت و حدود خاتمیت

یکی از مباحثی که در مساله خاتمیت باید مورد بررسی قرار گیرد، حقیقت خاتمیت و حدود آن است. درباره اینکه محدود خاتمیت چه مسائلی را اقتضا می کند چند پرسش مطرح است:

1. آیا معنای آن این است که ارتباط بشر با عالم غیب و آگاهی از حقایق غیبی قطع شده است؟
2. آیا پیامبر اکرم (ص) که با رفتن ایشان نبوت ختم شد، به این معنا است که دیگر انسان معصومی که رهبری بشریت را به عهده داشته باشد، نخواهد آمد؟ آیا خاتمیت چنین اقتضایی دارد؟
3. آیا ختم نبوت به این معنا است که همه وظایف نبی ختم شده است؟

برای پاسخ به این پرسش ها باید دو محور را بررسی کنیم:

الف) پیامبران الهی چه ویژگی ها و صفاتی داشته اند و آیا این ویژگی ها از اختصاصات وجودی آنها بوده است؟

ب) اهداف و وظایف انبیاء چه بوده است؟

بررسی محور اول: صفات و ویژگی های انبیاء

یکی از صفات انبیاء این بوده که بر انسان های عصر خود که محور هدایت آنها بوده اند افضلیت و برتری داشته اند. این مطلب دلیل عقلی دارد و آن قاعده «قبح تقدیم مفضول بر افضل» است. محقق طوسی در تجرید می فرماید: «و قبح تقدیم المفضول معلوم». پس از نظر عقل، پیامبران الهی بر کسانی که بر آنها رهبری داشتند و بر زمره امتشان به شمار می آمدند، برتری داشته اند. قرآن کریم می فرماید: « أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى‏ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُون‏»[[1]](#footnote-1). می فرماید: شما خودتان داوری کنید که آیا کسی که خود از هدایت الهی برخوردار است و به هدایت دیگران نیازی ندارد، سزاوارتر است که از او پیروی شود یا کسی که خودش از هدایت بهره ای ندارد مگر اینکه دیگران او را هدایت کنند؟ مطلب واضح است و شما چه داوری می کنید؟

در آیه شریفه دیگری بعد از ذکر نام تعدادی از انبیاء می فرماید: «وَ كلاًّ فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمين‏».[[2]](#footnote-2) این عبارت ناظر به مساله هدایت است و بیان می کند کسانی که بی واسطه هدایت را از غیب دریافت کرده اند، بر کسانی که با واسطه انبیاء از این هدایت برخوردار شده اند، برتری دارند.

قرآن کریم در این آیات می فرماید: « وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى‏ وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ (84) وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى‏ وَ عيسى‏ وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحينَ (85) وَ إِسْماعيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلاًّ فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمين (86) وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (87) ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدي بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُون‏ »[[3]](#footnote-3): او داود و سليمان و ايوب و يوسف و موسى و هارون را [ هدايت كرديم ؛ ] اين گونه نيكوكاران را پاداش مى‏دهيم . و زكريا و يحيى و عيسى و الياس را [ نيز كه از نسل اويند ، هدايت نموديم ] همه از شايستگان بودند. و اسماعيل و يَسَع و يونس و لوط را [ هدايت كرديم ] ، و همه را بر جهانيان برترى داديم‏. و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخى را [ برترى عطا كرديم ] ، و آنان را برگزيديم و به راهى مستقيم هدايت نموديم. اين هدايت خداست كه هر كس از بندگانش را بخواهد به آن هدايت مى‏كند ، و اگر [ آنان با همه عظمت و مقامى كه داشتند براى خدا ] شريك قرار داده بودند ، يقيناً آنچه عمل شايسته انجام مى‏دادند ، تباه و بى‏اثر مى‏شد.

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نیز آمده است: خدای متعال هیچ پیامبری را برنگزید مگر اینکه عقل او بر امتش برتری داد. آن روایت چنین است: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ‏ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ وَ إِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُخُوصِ الْجَاهِلِ »: خدای متعال میان بندگان چیزی را برتر از عقل تقسیم نکرده است. پس خواب عاقل از بیداری جاهل برتر است و مقیم بودن عاقل در وطن از اینکه جاهل سفر کند برتری دارد.

علامه مجلسی در توضیح می فرماید: خواب عاقل بهتر از بیداری جاهل است بدان خاطر که عاقل به اندازه ضرورت می خوابد تا تجدید قوا برای وظایف دینی و اخلاقی خود کند، بنابراین خواب او عبادت است. اما بیدار بودن جاهل بی ارزش است زیرا آگاهی ندارد و موافق شریعت صحیح عمل نمی کند و لذا تلاش او باطل و یا ناقص است. معنای دیگر این است که خواب عقلا و اولیای الهی باعث می شود، روح آنها با ارواح پیامبران و رسولان رابطه برقرار کند و بر حقایق غیبی آگاه شوند؛ پس خواب آنها معارج آنان است.[[4]](#footnote-4)

در ادامه حدیث پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «وَ لَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً وَ لَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِه وَ مَا يُضْمِرُ النَّبِيُّ ص فِي نَفْسِهِ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ الْمُجْتَهِدِينَ»[[5]](#footnote-5): خدای متعال نبی یا رسولی را نفرستاد مگر اینکه عقل او را کامل گردانید و عقل او برتر باشد از عقول جمیع امتش. (مراد اصل عقل نیست، بلکه کمال عقل است که در پرتو علم و عمل به کمال می رسد). و آنچه پیامبر در درون خودش تفکر می کند برتر و افضل است از تلاشی که انسان غیر نبی در این باره انجام می دهد.

نتیجه اینکه خاتمیت مستلزم این نیست که غیر از انبیای الهی فردی که از اولیاء الهی نیست، در رتبه انبیا نباشد یا حتی برتر نباشد. آنچه در مورد انبیاء الهی بیان شده محدوده دارد و آن امت آن نبی است. به همین خاطر اگر کسی در قلمرو هدایت گری آن نبی نباشد، دلیلی عقلی و نقلی نداریم که نمی تواند بر او برتر باشد. جریان داستان حضرت خضر (ع) و حضرت موسی (ع) که در قرآن بیان شده از همین قبیل است. برخی گفته اند چگونه این داستان با قاعده قبح تقدم مفضول بر افضل سازگار است؟ جواب همین است که حضرت خضر (ع) داخل در امت حضرت موسی (ع) نبوده است. جریان افضلیت امیرالمومنین (ع) بر سایر انبیاء غیر از پیامبر اکرم (ص) نیز که در روایات فراوانی بیان شده از همین قبیل است.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره حدید، آیه 35 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره انعام، آیه 86 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره یونس، آیات 84 تا 88 [↑](#footnote-ref-3)
4. مرآه العقول، ج1، ص 36- 37 [↑](#footnote-ref-4)
5. اصول کافی، مرحوم کلینی، ج1، ص 12-13 [↑](#footnote-ref-5)